

کتاب فرهنگ ماد فرهنگ ماد

دکتر احمد کریمی

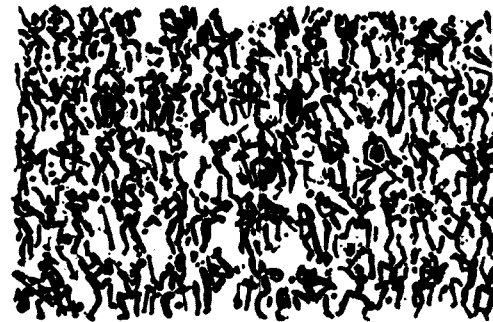
«زیرینا» و «روینا»، یاد کرده‌اند. هم این‌جا این را نیز بگوییم که کسانی هنر و ادبیات را چیزی می‌پندارند در ردیف اشکوب‌های فرازین بنایی که پایه و شالوده‌اش روابط مادی انسان‌هاست. این تعبیر به زعم نگارنده می‌تواند گمراه کننده و برای فرهنگ سازان خطرناک باشد چرا که بیش از حد مکانیکی و بی جان می‌نماید. شاید تصور گویند از روابط زیربنایی و میراث هنر و ادبیات در فرهنگ ملی، تصویر آتش فشانی سترگه پای در خاک و چهره در ابر، باشد که در درون در کار جوششی مدام است. آن روز که ناگهان آتش فشان زبان به سخن می‌گشاید خرسنگ‌های آتشین، که شاید هزارها سال در دل کوه می‌جوشیده و شکل می‌گرفته‌اند از دهان داغ کوه به بیرون می‌ریزند و همراه با لایه‌ای جوشان و روان، از قله تا دامنه را در می‌نوردند و سرانجام اندام کوه را از دهانه تا دامنه در پوششی دیگر می‌پوشانند. نظام‌های عقیدتی، جهان نگری‌ها، ارزش‌های معنوی، عواطف و احساسات ملل و اقوام گوناگون نیز بدینسان از بطن فرهنگ مادی سر بر می‌کنند و در جلوه‌های عیارانه خویش، دیدگان انسان‌هایی را که در چشم‌انداز تاریخی خویش ایستاده‌اند می‌هوت نیروی شگرف خود می‌سازند.

و گفتیم که آفرینش هنری، در هر لحظه از تاریخ، نوعی کیمیاگری پنهان و رازآلوده است که ذهن خلاق هنرمند را با واقعیت‌های پیرامون او پیوند می‌کند که به دلیل پیچیدگی بسیار، شرایط این کیمیاگری و ماهیت رابطه ذهن و واقعیت در لحظه آفرینش، حتی بر خود هنرمند نیز دانسته نیست. ذهن شاعر در برخورد با واقعیت عای عینی گاه آن‌ها را به خود می‌کشاند و گاه از خود می‌رانند گاه تحقیرشان می‌کند گاه تقدسشان می‌بخشد. گاه به هم می‌پیوندد و گاه از هم می‌گسلاند.

اما همیشه هنرمند در این کیمیاگری مجموعه‌ای از تاثیرات و تاثرات گوناگون را که واقعیت به ذهن و خیال و احساس او القاء کرده است به شکلی که بر خود او نیز دانسته نیست به کار می‌گیرد. حاصل کار اثری است یگانه، نیرومند و ناگزیر که در قالب تندیدی یا تابلویی، مجموعه‌ای از اصوات یا تصویرها، شعری یا داستانی در چشم و گوش خواننده راه می‌یابد و ذهن و دل او را تسخیر می‌کند. می‌توان چنین نتیجه گرفت که آفرینش هنری و ادبی با شرح واقعیت‌ها و عکسبرداری از آن‌ها، تفاوتی کیفی و ماهوی دارد. به دیگر سخن، هنرمندان و نویسندگان فقط کاتبان واقعیت‌ها نیستند چرا که نفس واقعیت در برخورد با تخیل آفریننده دستخوش آن چنان دگرگونی می‌گردد که ذهن اثرپذیر را به ذهن اثربخش بدل می‌سازد و در این دگرگونی و تبدیل از اثرپذیری به اثربخشی ذهن آفریننده هنرمند تمامی بار خود را که همان جهان نگری هنرمند است به اثر ادبی منتقل می‌کند. تاثیر عقیدتی هنر و ادبیات در نهایت به آبخشور اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و انسانی انگیزه‌ها، اعمال و روابط منعکس شده در ادبیات و هنر بسته‌گی دارد. و این انگیزه‌ها و اعمال و روابط هستند که در حیات پویای خود، در آهنگ حرکت، و در سامان منطقی خود در ذهن خواننده اثری به جای می‌گذارند به مراتب بالاتر و ژرف‌تر - و در نتیجه پاینده‌تر - از واقعیت‌های گذرا و دیگر شونده‌یی که اثر هنری خود را بر آن استوار ساخته است.

نزدیک به سه هزار سال است که جهان غرب منظومه حماسی ایلیاد را در اختیار دارد. در طول این سه هزار سال قریب به اتفاق منتقدان ادبی بر این باور یا فشرده‌مند که ایلیاد، این نخستین اثر ادبیات غرب، در عین حال

ایلیاد نیز همچون شاهنامه جاودانه به ژرفای روح انسانی و آزمون زندگی او در مقطع خاصی از تاریخ نفوذ می‌کند و آن را می‌نمایاند



بی‌گمان بزرگترین اثر ادبی غرب نیز به حساب می‌آید. این باور، خود شاید گویای حقیقتی باشد دربارهٔ نقشی که ادبیات در تکوین بازتابی واقعیت‌های تاریخ بشر می‌تواند داشته باشد. در خصوص شاعر این منظومه حماسی، اما هیچ‌گونه اتفاق نظری در میان نیست. حتی وجود انسانی به نام هومر نیز محل تردید نسل‌هاست آیا هومر انسانی بوده است که در حدود هفتصد، هشتاد و یا هزار سال پیش از مسیح در سرزمین یونان می‌زیسته و برای گذران زندگی از شهری به شهر دیگر می‌رفته و داستان‌های پیشینیان را می‌خوانده است؟ آیا هومر نامی است برای گروهی از سرابندگان گمنامی که در طول چند صد سال سروده‌های گوناگون رایج در میان یونانیان را نقل می‌کرده و در نهایت آن‌ها را به هم پیوسته و دو منظومه ایلیاد و اودیسه را ساخته‌اند؟ آیا یکی از این دو منظومه را هومر و دیگری به همین نام یا به نام دیگری سروده است؟ حتی این موضوع به بحث گذارده شده است که هومر زن بوده است یا مرد! این گونه پرسش‌ها ارزشی پژوهشگران آن چنانی باد. برای ما، اما این قنبر هست که ایلیاد و اودیسه وجود دارند که جهان هنوز این آثار شگرف را می‌خواند در برابر آن‌ها به تفکر می‌ایستد و از آن‌ها برای بازشناسی جهانی یاری می‌طلبد که در پس چهره زیبایی هلن، در لا به لای جلال‌های کودکانه خایان و الهه‌گان المپ و در فراسوی چکاچاک شمشیر و صفیر نیزه سپاهیان یونان و شهروندان تروا، جریان داشته است. انسانی که امروز اثری مانند ایلیاد را با شوق می‌خواند که از خشم آشیل و زیبایی هلن سخن می‌گوید و به ویرانه‌های تروا می‌اندیشد. نه شباهتی به هومر دارد نه به قهرمانان داستان او و نه حتی به خواننده‌گان و شنوندگانی که با چشم و گوشی حیران و مشتاق دور داستان سرای کور یونان حلقه می‌زدند و مبهوت داستان او می‌شدند.

چرا چنین جنبه ناگزیری ما را به سوی این چنین آثاری می‌کشاند؟ به گمان من پاسخ به این پرسش این است که ایلیاد نیز همچون شاهنامه جاودانه به ژرفای روح انسانی و آزمون زندگی او در مقطع خاصی از تاریخ نفوذ می‌کند و آن را می‌نمایاند.

طرح داستان ایلیاد را به آسانی می‌توان باز گفت: ده سال از نبرد بی‌پایان میان قبایلی که با نام یونانیان می‌شناسیم از یک سو، و شهر تروا از سوی دیگر می‌گذرد. پاریس، شاهزاده تروایی، هلن را که زیباترین زن جهان و مایه افتخار یونانیان است از کنار همسرش، منلاس در بروده و با خود به تروا برده است. این کار او شهروندان تروا را به جنگی ناخواسته کشانده که تمامی شهر و سکنه آن را به نیستی و انهدام تهدید می‌کند. یونانیان بر آن شده‌اند تا نه تنها هلن را باز پس بستانند و در نتیجه حیثیت از دست رفته یونان را اعاده کنند بلکه می‌خواهند درس عبرتی نیز به دیگر دشمنان خود بدهند. در این حال میان «آگاممنون» یعنی سردار سپاه و «آشیل» یعنی ورزیده‌ترین و نیرومندترین قهرمان آن، بر سر تصاحب دختری که غنیمت جنگی

**تراژدی‌های یونان باستان را بدون
آگاهی بدان نمی‌توان به درستی فهمید.
نقشی که خدایان المپ در ادبیات
یونان - در گرما گرم این رویارویی
نیک و بد - به عهده دارند در حقیقت
همان است که امروز با واژه‌هایی از
قبیل اتفاق، تقدیر، بخت و یا قضا و قدر
از آن یاد می‌کنیم**

است اختلاف می‌افتد. آشیل خشمگین می‌شود و از جنگ کناره می‌گیرد و در نتیجه شکست‌های پی در پی به سپاه یونان که در کنار حصار سترگ شهر تروا اردو زده‌اند وارد می‌آید. از درون نیز سپاه دستخوش دو دسته‌گی است. «آگاممنون» تدبیر کار را در این می‌بیند که زنده‌گانی را به میانجی‌گری نزد آشیل بفرستد و با وعدهٔ پوزش و جبران مافات او را به سپاه بازگرداند. آشیل همچنان سر باز می‌زند تا آن که «پاتروکل» یار استوار او در نبرد با «کتور» سردار تروایی کشته می‌شود. آشیل به شرکت در جنگ برانگیخته می‌شود و هکتور را در نبرد رویارویی می‌کشد و لاشه‌اش را برخلاف همهٔ آداب و رسوم جنگی در

خاک می‌کشاند. سرانجام «پریام» پدر هکتور و پیر جنگیدهٔ تروایی از آشیل تقاضای جسد بی‌جان پسرش را می‌کند و آن‌گاه که آشیل بر خشم خود چیره می‌شود و جسد دشمن راه آن چنان که آیین نبرد است به پدر او بر می‌گرداند، هومر داستان را به پایان می‌برد چرا که در بعد انسانی و نیز در محدودهٔ صوری که موتور حرکت داستان خشم ویرانگر آشیل است و بس. از سوی دیگر حماسهٔ ایلیاد داستان جنگ تروا را تا به انتها نمی‌برد. از روی سایر اساطیر یونان می‌دانیم که نبرد تروا یک سالی پس از کشته شدن هکتور به دست آشیل ادامه می‌یابد. آشیل از مادر خود «تتیس» شنیده است که پس از کشتن هکتور زندگی او نیز رو به افول خواهد گذاشت. به زودی روزی فرا می‌رسد که آشیل بر اثر تیر زهر آلودی که «پاریس» به سمت او پرتاب کرده و «آپولو» پسر «زئوس» و خدای کمانداران آن را استالانه به پاشنه او، یعنی تنها نقطهٔ آسیب‌پذیر در تمام بدنش راه می‌برد به خاک در می‌غلند. سرانجام تروا، شهر خیلان‌های فراخ و زیه با تمهیدات «اودیسه» با خدعهٔ اسب چوبین که او اندیشیده است سقوط می‌کند. سپاهیان یونان به درون می‌ریزند قهرمانان نبرد ده سالهٔ تروا و دیگر شهروندان و مردان تروا را می‌کشند حتی پسران خردسال را نیز از دم تیغ می‌گذرانند و زنان را به اسارت می‌برند. پس از این سرکرده‌گان سپاه یونان نیز هر یک آهنگ شهر و دیار خود می‌کنند اما کمتر کسی به سلامت از چنین سفری به وطن باز می‌رسد. آگاممنون در بازگشت توسط همسر خود «کلیتمنسترا» و معشوق او «آگستوس» کشته می‌شود. «آژاکس» به دست «آتن» به قتل می‌رسد و «اودیسه» پس از ده سال سرگردانی و مرارت که شرحش در اودیسه منظومهٔ حماسی دیگر هومر و یونان باستان رفته است به دیار خود باز می‌گردد. تنها «منلاس» است از میان قهرمانان گردن‌فرز یونان، که هلن را به اسارت باز می‌گرداند و زندگی خود را با او از سر می‌گیرد.

در گیرودار بحث‌های دور و درازی که در این سه هزار سال در خصوص ایلیاد و جهان‌نگری سرایندهٔ آن رواج داشته است که این پرسش کمتر مورد بحث قرار گرفته است که «هومر» چگونه جوامع و نظام‌های سیاسی و اجتماعی را در نبرد تروا رو به روی هم قرار می‌دهد: در یک سو یونانیان را می‌بینیم که در برابر تعهدی که به «منلاس» سپرده‌اند شهر و دیار خود را رها کرده و برای جبران سستی که به «منلاس» رفته است او را در نبرد بر علیه پاریس برای باز پس ستاندن همسرش یاری می‌کنند. در حقیقت یونانیان را درست آن ارزش‌های ناگزیری به رویارویی با «تروا» و جنگی فرساینده و بی‌پایان می‌کشاند که در همهٔ لحظه‌های زندگی در میانشان جریان داشته و مقبولیت عام پیدا



کرده است. یونانیان جنگ و کشتار را دوست نمی‌دارند اما در عین حال نیک می‌دانند که هرگاه ارزش‌های زندگی قهرمانی، ارزش‌هایی همچون شرف، افتخار، قدرت و شکوه و جلال، در فراسوی نبرد هر چند ویرانگر باشد باید به آن دست یافت.

در سوی دیگر، در درون حصار «تروا» مردمانی شهرنشین و آبرومند زیست می‌کنند که ناگزیر در برابر نبرد ناخوسته، نابرابر و تحمیلی قرار گرفته‌اند. هیچ یک از شهروندان تروا رفتار «پاریس» را در ربودن «هلن» که متعلق به مرد دیگری است تأیید نمی‌کنند. اما در هر حال «پاریس» یک تروایی است و ناگزیری از همین جا آغاز می‌شود. شهروندان تروا هر یک خود را عضوی از اعضای خانواده‌ای متمکن و شهری زیبا می‌دانند که به پیمان نانوشته شهروندی و تمهد متقابل در برابر دیگر ترواییان وفادار است. ترواییان می‌توانستند به محض مشاهده بلدیان‌های یونانیان که عزم ویرانی شهر و دیار آنان را داشتند پاریس و هلن را که قوانین اخلاقی و عرف اجتماعی و انسانی زناشویی را زیر پا نهاده‌اند همچون قانون شکنانی بی سامان از شهر خود برانند و یا به دست سپاه یونان بسپارند. تروای زیبا

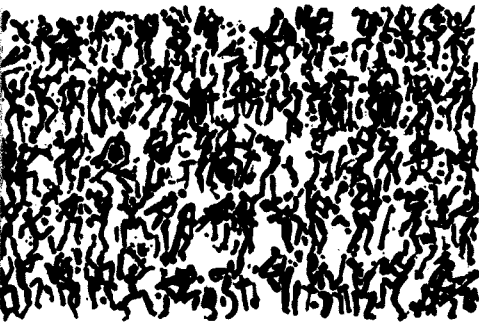
نجات می‌یافت و از مصیبتی آن چنان عظیم اجتناب شده بود. اما آنان این چنین نمی‌کنند. با پناه دادن «پاریس» که در چشم ترواییان پیش از آن که یک مجرم باشد یک تروایی است - ترواییان به مفهومی عمیقاً فلسفی گناه او را به گردن می‌گیرند و گناه «پاریس» گناه تک تک ترواییان می‌شود. چرا که شهروندی مسئولیتی جمعی و متقابل و در نتیجه پایدار است. حال آن که ارزش‌های قهرمانی، شخصی‌گرا و ناموزون‌اند. در آغاز داستان ایلیاد می‌بینیم که روحیه یونانیان - که ارزش هانشان فردی است و پیمانشان با «متلاسم» مدون و محدود پس از ده سال دوری از وطن، به راز جنگی فرساینده و اختلاف‌درونی آن چنان محدود و تضییع شده است که با تلنگری هر چند ناچیز درهم می‌شکنند. برعکس، ترواییان بیش از هر زمان دیگری پیوسته‌اند و مقاوم و همچون جامعه‌ای با تار و پودی محکم عمل می‌کنند. در عین حال میزان آگاهی‌شان به سرنوشتی که تقدیر یا خدایان یا هر نیروی دیگری در پیش رویشان گسترده است به مراتب بیش از یونانیان است. «هکتور»، قهرمان دلیر تروا، در جایی می‌گوید: «ما برتریم چرا که برای شهرمان می‌جنگیم» و با بازگفتن این نکته هومر در حقیقت تضاد این نحوه تفکر را با تفکر حاکم بر یونانیان که هر یک برای شکوه قدرت و نام‌آوری می‌جنگند می‌نمایاند. به این دلیل به گمان من، برای انسان‌های شهرنشین که ما هستیم، ایلیاد هومر یک تراژدی است و قهرمانان اصلی این تراژدی، نه یونانیان که ترواییان هستند زیرا اینان با احساسی قاطع از شهروندی و آگاهی کامل از

سرنوشت مصیبت باری که در انتظارشان است با ناگزیری سرنوشت خویش رو به رو می‌شوند. اما یونان و تروا تنها جوامع حماسه‌ایلیاد نیستند. گروهی دیگر نیز در این کارزار انسان‌ها شرکت دارند و آن گروه المپیان است. خدایان و الهه‌گان یونان نیز در ذهن هومر نمایشگر نوعی از انسان‌های جهان باستانند که هومر در حماسه خود آنان را به استهزاء می‌گیرد، چرا که اینان توانایی هاشان به مراتب بیش از احساس مسئولیتشان است. المپ در حقیقت یک دربار استه‌زایی که زئوس پادشاه آن و دیگر خدایان و الهه‌گان، درباریان خودخواه و خوش‌گذران آن محسوب می‌شوند. بدین ترتیب هومر سه جامعه یونانیان، ترواییان و المپیان را به مثابه سه نهاد اجتماعی، سیاسی و اخلاقی مختلف در نظر می‌گیرد و می‌نمایاند و این هر سه جامعه می‌توانند در دوران قهرمانی در کنار یکدیگر وجود داشته باشند و در تقابل با یکدیگر قرار گیرند. در ایلیاد خدایان نامیرا و انسان‌های میرنده همچون دو نظام فکری و حکومتی رو به روی هم گذارده می‌شوند. خدایان رفتاری از خود بروز می‌دهند به سان تجلی

**به گمان من، برای انسان‌های
شهرنشین که ما هستیم ایلیاد هومر
یک تراژدی است و قهرمانان اصلی
این تراژدی، نه یونانیان که ترواییان
هستند. زیرا اینان با احساسی قاطع از
شهروندی و آگاهی کامل از سرنوشت
مصیبت باری که در انتظارشان است
با ناگزیری سرنوشت خویش رو به
رو می‌شوند**

ذهنی نیروهای طبیعت و یا نیروهای نهفته در ذهن و دل انسان‌ها که گویی به شکل مجرد در خارج از وجود انسان موضع گرفته‌اند تنها به این منظور که شنونده یا خواننده بتواند آن‌ها را مجسم کند. از این دید نیز جلودانان المپ نشین به راستی هوسباز، خطرناک و ناشناختی می‌نمایند. البته این نیز درست است که هومر گاه آن چنان در برابر این خدایان - و به ویژه در برابر زئوس - فروتنانه سخن می‌گوید که گویی در پیشگاه ملکوتی‌شان به سجده افتاده است لکن این حالت را باید نشانی از خضوع انسان در برابر نیروهای دانست که بر جسم و جان او محیطند و بر ذهن او فرمان می‌رانند. نگرش هومر به خدایان و الهه‌گان

**تأثیر عقیدتی هنر و ادبیات در نهایت به
آبشخور اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و
انسانی انگیزه‌ها، اعمال و روابط منعکس
شده در ادبیات و هنر بسته‌گی دارد**



المپ برخلاف نگرش ادیان بزرگ جهان، نگرشی است عاری از نظام ارزش‌های انسانی. در حقیقت در ایلیاد ارزش‌ها تنها در رابطه انسان‌ها با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند و تبیین می‌شوند. و در میان انسان‌ها نیز دو نظام متفاوت از ارزش‌های اخلاقی دیده می‌شود که یکی زاینده فرهنگ قهرمان ساز و قهرمان‌نواز است و در میان یونانیان جریان دارد و دیگری نظام ارزش‌های اخلاقی شهروندی که بر پایه مسئولیت و احترام متقابل استوار و در میان ترواییان رایج است. برخورد این دو نظام در اساطیر یونان، اوج‌گیری آن در ایلیاد و فاجعه واپسینی که از حماسه هومر فراتر می‌رود و به تکوین فکر شهرنشین در یونان باستان می‌انجامد، همانا مجموعه رویارویی نیک و بدی را تشکیل می‌دهد که در تمام فرهنگ یونان باستان می‌توان آن را دید و تراژدی‌های یونان باستان را بدون آگاهی بدان نمی‌توان به درستی فهمید. نقشی که خدایان المپ در ادبیات یونان - در گرامر این رویارویی نیک و بد - به عهده دارند در حقیقت همان است که امروز با واژه‌هایی از قبیل اتفاق، تقدیر، بخت و یا قضا و قدر از آن یاد می‌کنیم.

هومر انسان را در میانه این سیلان همیشه شکل‌گیری و دگردیسی جوامع در جریان تاریخ آن چنان ترسیم می‌کند که گویی تنها بارقه‌امید برای دوام انسان، حضور انسان‌های دیگر در کنار اوست. تنها احساس خودشناسی، تنها عامل نافی یا اثبات‌کننده ارزش‌های هر فرد انسان، انسان‌هایی هستند نظیر او و در کنار او که همچون او نبرد می‌کنند و از این نبرد پیروز یا شکسته بیرون می‌آیند. اگر به زیر مهمیز کشیدن یک نظام ارزش‌ها و ارائه هر چند نومیلانه ارزش‌هایی و ال‌اتر را رسالت ادبیات در تاریخ بدانیم، ایلیاد را باید همچون حماسه‌ای در داوری درباره حیات و هستی انسان بپذیریم و از آن توشه برداریم.

